

دیالوگ آری

اما

چگونه؟

محمد رحیمی



نباید آنقدر ساده لوح باشیم که تصور کنیم برگزاری این مجامع صرفاً به دلیل عشق به حقیقت و عشق به علم است.

از آقای رحیمی خواستیم که در بحث ما دربارهٔ دیالوگ بین ادیان شرکت کنند
لذا در فرصتی که حاصل شد، سئوالات خود را به ایشان عرضه کردیم و خواستیم که یکباره به پاسخ بنشینند آنچه می‌خوانید، حاصل آن گفت و شنود است:
لطفاً نظر خود را دربارهٔ امکان دیالوگ شریعتی بین ادیان بیان نمایید؟

ح - بسم الله الرحمن الرحیم. با تشکر از شما: قبل از اینکه مستقیماً وارد بحث شویم ذکر دو مسأله کوتاه لازم است تا دقیقاً برای خوانندگان شما معلوم شود که ما از چه منظری به این مسئله نگاه می‌کنیم. یکی این که متفکران و عرفای ما برای هر دینی سه وجه یا ساحت فاضل شده‌اند: یک وجه ظاهری که به آن «شریعت» می‌گویند؛ یک وجه باطنی که به آن «حقیقت» می‌گویند؛ و یک وجه بیابینی که ظاهر را به باطن وصل می‌کند و آن را طریقت می‌نامند. دین و حتی شاید به اعتقادی بتوانیم بگوییم هر چیزی دارای سه جنبه است؛ یعنی حقیقتی دارد که باطن آن است و ظاهری که تجلی و ظهور آن حقیقت است و وجه سوم که به افکار انسان مطرح می‌شود و آن طریق سیر از ظاهر به باطن آن است.

البته شریعت یا طریقت هم معنی است؛ یعنی هر دو به معنی راه هستند. عرفای ما این بحث را مطرح کرده‌اند که اسلام ادبسی ظاهری دارد که در شرع یا شریعت مقرر شده است. یک مسئله باید به این احوال تطبیق داشت. اگر عمل به آن را با تمسک به ولایت اولیاء دین به انجام رسانید منظر باطنی طریقت آنها به حقیقت و باطن دیانت نائل شود. اگر انسان به این حقیقت نایل نشود، ناگاهانه و طبق عادت، نه با تذکر و تفکر آداب شرع را به جا می‌آورد و نمی‌تواند همه امور مختلف شرعی را در زندگی خودش رعایت کند؛ مثلاً مکه می‌رود، نزول هم می‌دهد. می‌گوید آن به جای خودش و این هم به جای خودش. اتفاق نمی‌کند ولی مثلاً روزه‌اش را می‌گیرد. نماز می‌خواند، اهل منکر و خدای نکرده اهل فحشاء هم هست. در حالی که این الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر.

اگر فردی به حقیقت و باطن شریعت معرفت

داشته باشد از خود می‌پرسد که در صورتی که گذاردن روی «حق» که نام خداست چطور می‌توانم اهل عبادت باشم یا حج بروم، یا روزه بگیرم و یا نماز بخوانم؟ اگر ایمان و یقین به حق داشته باشد باید از حیطة معاصی به دور باشد پس در واقع، جهت وحدت و جامعیت شریعت همان حقیقتی است که در باطن آن است. گما اینکه جهت وحدت اجزای بدن ما که به هم پیوند خورده و به صورت بافتنهای مختلف با یکدیگر در ارتباطند و همه بتوانند یک کلیت واحد و جامع در یک مسیر حرکت می‌کنند. «جان» است که در باطن وجود دارد. تاجان در بدن باشد همه اجزاء کالبد، در یک هیئت مجموعی با کلیت وحدانی با هم کار می‌کنند، ولی به محض اینکه جان برود پیوند آن اجزاء از بین رفته و یکی پس از دیگری متلاشی و نابود می‌شوند.

پس اگر انسان از طریقت اولیاء دین بازماند و با غفلت از ولایت و حقیقت دین، صرفاً به ظواهر شرع توجه کند، دیانت او همچون بدنی بی‌جان است که نه تنها اجزاء آن زنده و فعال نیستند، بلکه جدا و متلاشی شده و حتی متعفن بنظر می‌رسند و شاید جز آثار سخت و درشتی مثل استخوانها چیز دیگری از آن نماند. گما اینکه در بسیاری از جوامع اسلامی نظیر مصر و حجاز غیر از نماز و روزه و چند حکم بارز جسمی و فردی ظاهری نه تولی، نه نیری، نه جهاد امر به معروف، نه نهی از منکر، نه عدالت و نه صداقت فقط بقایانی از یک اسکلت باقی است.

پس اگر کسی با جامعه بین دین را بدون افتدای به اولیای دین که نقش راهنمای او را دارند جستجو کند، به حقیقت آن نائل نمی‌شود. حکمای انسی معتقدند که همواره بایستی یک «ولی» مقتدا و پیشاهنگ ما باشد تا اعمال ما از محدودهٔ اصولی خود خارج نشود و نهایت گسی و کینگی آن به حقیقت دین گردد. پس ولایت وسیله‌ای است که اجرای آن ما را به حقیقت دین می‌رساند. لذا ما به ولایت ائمه هدی اعتقاد داریم؛ و معتقدیم که دین نباشد اسلام جز یک ظاهر خشک و متلاشی چیز دیگری نیست و با استکبار و استضعاف قابل جمع است.
در واقع تمام عرفا، چه سنی و چه شیعی

برای فهم حقیقت دین و عمل کردن درستانه ظاهر در تمام امور بدون استثناء اعتقاد دارند و همه نیز ریشه ولایشان را به حضرت علی (ع) و پس از ایشان به پیامبر (ص) رسانده‌اند.

حال درمی‌یابیم که برای فهم ظاهر دین به آسانی می‌توان با مطالعه یا مشاهده شریعت اسلام یا هر دین دیگری را شناخت و اجزاء و آموزش را دسته‌بندی و تشریح کرد. گویا اینکه مستشرقین خارجی‌ای که از راه می‌رسند، زندگی مسلمانان را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ و چند کتاب هم راجع به شریعت می‌خوانند و به اطلاعاتی دست می‌یابند که کاملاً درست است. پس آگاهی نسبت به ادیان در محدوده علم است؛ یعنی هر کسی که عالم باشد، دنبال کسب معلومات منظم و اصولی باشد، می‌تواند با مشاهده عینی یا تتبع در منابع مربوط به هر دینی شرایع را توصیف کند و بفهمد ساده‌ترین راه آن هم گوش دادن به اقوالی است که اصحاب آن دین در تشریح شریعت خودشان می‌گویند.

اما آیا حقیقت هر دینی را هم می‌شود به همین سادگی دریافت؟ آیا می‌شود فهمید که یک مسلمان معتقد، وقتی که روزه می‌گیرد یا هر عمل عبادی را انجام می‌دهد در باطنش چه می‌گذرد؟ این را نه کسی مدعی می‌شود و نه اگر مدعی بشود فرد خردمندی حوقش را می‌پذیرد. به قول حافظ:

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زه
این دیگر اموری نیست که هر ناطری همان طور که به آسانی می‌تواند گزارش کند که مثلاً نماز صبح دو رکعت است، نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است. بنواند احوال باطنی یک نمازگزار حقیقی، یک مومن را با عبارتی بیان کند. پس ماصرفاً از طریق علم زاهمی برای رسوخ به حقیقت ادیان نداریم. آنجا دیگر ساحت علم نیست، ساحت دل آگاهی و شهود است که چیزی است ورای علم؛ و نحوه تفکر دیگری را می‌طلبد که با سیر و سلوک سرو کار دارد. کسی که می‌خواهد در مورد حقیقت شرایط که حقیقت «ایمانی» است وقوف حاصل کند، خودش باید اهل ایمان باشد تا به قول شیخ محمود شبستری بگوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

یقین کردی که دین در بت پرستی است

چون خودش اهل ایمان است و تجربه معنوی و دینی دارد می‌داند که آن بت‌پرستی هم نظیر همین احوال را برای بت دارد؛ و اختلاف ما و او همان طور که قرآن می‌فرماید در این است که «دین» او و عبادت و عبودیت او برای الله نیست. جهاد اسلامی برای آن است که جهت تمام ادیان به سوی الله باشد. یعنی دین و ایمان دینی مسیر درشتش را پیدا کند. بنابراین، حقیقت دین را چه کسی می‌تواند بفهمد جز یک فرد دیندار و اهل ایمان همک آدم صرفاً آکادمیک و دانشگاهی، اهل تسامح و تساهل، و بدون ایمان و اعتقاد به یک دین خاص، از ایمان و تجربه باطنی دینی چه می‌فهمد دست ایشان را اگر واقعاً محقق هستند باز بگذارید، درباره شرایع ادیان به شما گزارش بدهند، ولی چنین اشخاصی هرگز نمی‌توانند و کسی هم اگر آگاه باشد از آنها هرگز نمی‌پذیرد که بخواهند درباره حقایق و باطن ادیان صحبت کنند.

یک کشیش متعصب مبلغ، بر اساس تجربه‌ای که دارد با مطالعه‌ای که درباره شریعت اسلام کرده است بهتر می‌تواند راجع به حقیقت اسلام صحبت کند تا یک آکادمیسین لائیک که بشترین معلومات را راجع به شریعت اسلام دارد یک مسلمان دیندار مومن دو آتشه بهتر می‌تواند راجع به حقیقت آئین زردشت و هندو صحبت کند تا یک آکادمیسین لیشوال که بشترین اطلاعات یا معلومات را راجع به مذمت زردشت و هندو جمیع آوری کرده است ولی در پشم خویش یکبار هم تجربه دینی و تعلویکی را که توام با سیر و سلوک و تعهد است بحاضر نداشته باشد.

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد؟

چراغ سرده کجا، شمع آفتاب کجا؟

حال پس از این مقدمات به موضوع دهلوگ و سمنار بیرامون ادیان می‌پردازیم. اگر منظور از دهلوگ رد و بدل کردن معلومات است که این سمنار و کسفراس است که در آن دانشمندی که در مورد ادیان تحقیق می‌کنند هر کدام دستاوردهای خودشان را ارائه می‌دهند. اینگونه جلسات اصلاً دینی نیست؛ صرفاً علمی است و در ساحت شریعت ادیان





سیر می‌کند. هر کسی می‌تواند با مسیحیت و سایر ادیان صحبت بکند و این منحصر به پیروان آن ادیان نیست. افراد مطلع، معلوماتشان را از شریعت هر دینی بیان می‌کنند، اصحاب آن شریعت هم جزو دانشمندان نشسته‌اند اگر نقیصی در کار دیدند آنرا جبران می‌کنند. نهایتاً دریافت کاملی از ظاهر یک یا چند دین حاصل می‌شود؛ که بسیار مفید است ولی اسم آن دیالوگ نیست. سمیناری است کنفرانسی با کنگره‌ای است که راجع به موضوعی برگزار می‌شود و مثل سایر موارد مشابه، مباحث آن جمع‌بندی می‌شود. موضوع چنین گردهمانی‌هایی می‌تواند به جای دین، مثلاً یک شهر، یک شخص، یک سازمان سیاسی، یک دوره تاریخی، یک شیء مکشوفه یا یک کشف علمی باشد. راجع به هر چیزی و هر موضوعی این کار را می‌کنند و اسمش را هم دیالوگ نمی‌گذارند. راجع به دین هم همینطور. اگر موضوع جنبه را دیالوگ بین ادیان اعلام کردند.

اما اگر قرار است که ما راهی به حقیقت ادیان پیدا کنیم باید در آن جمع کسانی حضور داشته باشند که ضمن اینکه اطلاعات جامع و درستی از هر دین دارند خودشان هم به عنوان افرادی مومن و متعهد به حقیقت و شریعت دین خود و صاحب تجربه دینی و معنوی یعنی اهل سیر و سلوک، شناخته شده باشند تا بتوانند امور ایمانی را که سخنرانان به عنوان باطن شریعت خود مطرح می‌کنند، دریابند. البته هرگز نمی‌توان ادعا کرد که افرادی از این دست صد درصد می‌توانند حاق سخنان یکدیگر را بفهمند ولی می‌توان گفت که با یکدیگر بیگانه هم نیستند و اگر «یک سخن» نباشند، دستکم «هم سخن» خواهند بود.

گرایش به هر دینی، اگر مبنای ایمانی داشته باشد و از آئین‌های ساختگی و فلاسفه دوره جدید نباشد، در واقع بیانگر تلاش انسان است برای تعالی یافتن و فرارفتن از «من و ما» و رسیدن و پیوستن به حقیقت مطلق که اول و آخر و ظاهر و باطن است البته، اعتقاد داریم که پیروان ادیان دیگر و طبعاً آنها هم در مورد ما همین نظر را دارند، لذا قلباً نگران یکدیگر هستیم که:

ترسم که به کعبه نرسیم اهرابیس

کاین‌ره که تومی روی به ترکستان است

مهم آن است که پذیرفته‌ایم که فقط کعبه داریم و در این شک نداریم، بحث بر سر راهما و علائم راه است که نکند به جای کعبه سر از ترکستان درآورد پس، این دقیقه‌ای مهم است که می‌دام طرف مقابل من در پی زیارت خانه خدایت و چیز دیگری را نمی‌طلبم متها اعتقاد دارم که راه را گم کرده است. گیرم که او هم راجع به من همین فکر را بکند ولی مهم آن است که همه ما اهل ایمان و تعهد هستیم. تجربه دینی داریم، می‌توانیم احساسات یکدیگر را درک کنیم. در اینجا گفتگو نه آن معانی که اصطلاح است، «یکس بگوید و دیگر جوابش را بدهد» لازم نیست. اولین شرط دیالوگ گوش دادن است. باید یاد بگیریم که گوش بدهیم. قرآن همیشه «سمع» را نسبت به حواس دیگر جلو انداخته است ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مستولاً گوش کردن به معنای قرآنی آن، نبوشا بودن است، یعنی با تمام وجود شنونده بودن.

پس اولین شرط دیالوگ این است که من با ما به عنوان مسلمان مومن و متعهد، نبوشای سخنی باشیم که فردی مومن و دارای تجربه و تعهد دینی می‌خواهد راجع به باطن دین خود

بیان کند. اگر من گوش فرا دهم و نبوشا باشم می‌توانم با تفکر دیگری که ورای استدلال عقلی و منطقی است و جنبه شهودی و قلبی دارد، با او هم سخن و همدل شوم بدون آنکه خود را با او «یک سخن» و «یکدل» بدانم. و اگر نوبت من شد و من هم از دریافت‌های معنوی خود گفتم، نیز او احساس می‌کند که همین هم سخنی و همدلی را می‌تواند با من داشته باشد؛ یعنی به تمام معنا تفاهم وجود دارد؛ او می‌فهمد من چه می‌گویم و من هم می‌فهمم او چه می‌گوید با آنکه هر کسی از نظر ایمان و اعتقاد خاص خود صحبت می‌کند. اگرها اعتقادی درباره حقایق دینی خود داریم، اگر فردی نباشیم که صرفاً اسم و رسم علمی دارد، بلکه کسی باشیم که تجربه دینی دارد و چه بسا که طرف مقابل احساس کند در همان مسیری که او رفته است ما تجربه بیشتری داریم و راه بیشتری رفته‌ایم. این گونه بوده است که افرادی که با الله و اولیاء دین ما روبرو می‌شدند یکباره مجذوب می‌شدند و ایمان می‌آوردند و به اسلام می‌پیوستند. البته مواردی هم است که بعنوان معادلات دینی آن بزرگان هم ذکر شده است. این موارد در خصوص افرادی بود که اهل تجربه دینی نبودند و با غرور نسبت به دانش و اطلاعات حقیقی که داشتند به سخن حق گوش نمی‌دادند مثل «این ای العوجاه» که یک فرد یونانی زده زمان خودش بود جز استدلال خشک عقلی و منطقی چیزی نمی‌فهمید، و طبعاً نمی‌توانست از ظاهر محسوس و معقول امور به منکوت آنها سیر کند. بدیهی است که اگر صدو بیست و چهار هزار پیغمبر هم بیایند با چنین فردی صحبت کنند چون وی فقط در ظواهر امر مستغرق است و اهل تجربه معنوی و شهود قلبی نیست اصلاً نمی‌تواند نبوشای آنها باشد، و لذا امام صادق علیه السلام هم هیچ وقت سعی نمی‌کرد که در حدی که او نمی‌فهمد با وی صحبت کند. ما هم نبایستی هرگز این پند اولیاء دین خود را فراموش کنیم که: «کلم الناس علی قدر عقولهم» با مردم به اندازه فهمشان صحبت کنید.

به این ترتیب دیالوگ عملی است دو طرفه، با دو قطب هم سخن و مشابه که نبوشای سخن یکدیگرند و طبعاً اگر یک سخن و یکدل نباشند،



هم سخنی و همدلی دارند به این ترتیب اگر دو طرف دیالوگ خواستند فبشر عبادی الذین يستمعون القول و تیعون احسنه: مزده بده آن گروه از بندگانت را که سخن (حق) را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند به همدیگر اشاره ای داشته باشند. اشاره آنها از ناآگاهی و بی خبری نسبت به حقیقت و باطن طرف مقابل نیست و لذا از سوی مخاطب مورد نباید قرار می گیرد. اینکه در قرآن مجید مسیحیان را به مسلمانان نزدیکتر دانسته است، بدین علت است که آنها اهل رهبانیت هستند، نحربه دینی دارند، تزکیه نفس می کنند و از گناه پرهیز دارند. اگر ما فرضاً بگوییم در زیارتگاهها، مساجد و در شهای قدر چرا و چگونه عبادت می کنیم چون مسیحیان خودشان اهل عبادت هستند، سخن ما را می فهمند. ولی یهودیان که تمام فکر و ذکر خود را به معاملات اقتصادی و سودجویی و تکاثر و تفاخر معطوف ساخته دین را هم در خدمت توجیه این امور درآورده اند چه می فهمند که مثلاً شوق شهادت چیست؟

استاد فقید و متفکر بزرگ معاصر مرحوم دکتر سید احمد فرید دیالوگ را به هم سخنی ترجمه می کردند و با یک سخنی فرق می گذاشتند. زمانی درباره نزدیک فکری ایشان با مارتین هیدگر مشاوال کردم ایشان گفتند من با هایدگر یک سخن نیستم ولی هم سخن هشتم چون من مسلمانم از حوزه و منظر اسلام صحبت می کنم. به فرهنگ، تاریخ و آب و خاک او تعلق ندارم.

پس دیالوگ به معنی همزبانی و همسخنی است. گفتگوی ساده بین دو فرد بیگانه و بی خبر از یکدیگر نیست که هر کدام الفاظی را به کار ببرند که دیگری از معنای حقیقی آن غافل باشد. فطیه عرب و انگور و ازوم نیست زیرا در آن صورت، علی رغم همدلی، همزبانی وجود ندارد. توافق صوری و لفظی و بیگانگی باطنی و معنوی هم در دیالوگ مطرح نیست که فی المثل دو نفر در آن واحد آب طلب کنند ولی یکی برای شست و شو، و دیگری برای رفع عطش خواسته باشد و ما حکم کنیم که چون مطلب آنها یکی است پس هر دو دقیقاً همسخن هستند.

البته ممکن است عطش یکی شدیدتر و

عطش دیگری حقیقتاً باشد، ولی هر دو می دانند که دارند از یک مقوله مشترک سخن می گویند. این که می گویند همدلی از همزبانی خوشتر است، مراد همزبانی صوری و ظاهری است اگر دو نفر بگویند آب و هر کدام آب را برای امر دیگری طلب کرده باشند همزبانی آنها ظاهری است. ولی اگر هر دو بر اساس نیاز به یک امر واحد آب را طلب کنند همزبانی آنها حقیقی و نشانه همدلی است.

در دیالوگ با پیروان ادیان مختلف کسی که از اینجا یا از هر کجا حضور دارد صرفاً به دلیل مدرک دانشگاهی اش، یا شهرتش به این که عالم ادیان است و یا مقالاتی که نوشته است باید شرکت کنند. البته باید از تمام این افراد در سمینارها استفاده کرد. اما در مجمع دیالوگ باید عده ای دانشمند مومن بنشینند و با یکدیگر سخن بگویند، به این شرط که قبل از سخن گفتن خودشان را آماده کرده باشند. این گوشه را باید در نظر به آنچه دیگری از سر اعتقاد و ایمان دینی خویش می گویند، یعنی سبب و دریاچه های ایمانی خویش دارد اصول و فروع دینش را شرح می کند. به عنوان یک مومن مسلمان، ما می توانیم گوش فرا داریم و اعتقادمان بر این است که چون دین ما اتم و اکمل و بیامیرمان خاتم الانبیاء است اگر افراد شایسته ای به این مجامع می توانند نسبت به طرف مقابل جاذبه نیرومندی داشته باشند؛ حتی اگر بفرض این چنین اتفاقی هم نیفتد چیز عجیبی نیست. چون به هر حال کسی که اهل ایمان است، دیندار است ضرورتاً ممکن است در دین خودش در مرتبه اهلای علم و معرفت و تقوا نباشد کما اینکه در اسلام هم

می بینیم

چیزی را که نباید فراموش کرد «مراتب» است. ما مراتب ایمان داریم، مراتب کفر داریم و مراتب تقوا داریم. اصولاً از دیدگاه قرآنی هر چیزی مراتب دارد. درست است که فردی اهل ایمان است ولی ممکن است در مرتبه نازل باشد که در دین خودش هم مرتبه اش مرتبه بالاتری از آن متصور باشد. ما داریم آدمهایی را که در تعهد دینی شان شکی نیست ولی خود آنها اعتقاد دارند که دیگرانی بمراتب از آنها بالاتر هستند.

بنابراین، اگر فرد متدینی عمیقاً اهل صدق باشد و در درجات بالایی از ایمان محو در معبودش باشد، ما اعتقادمان بر این است که اگر مسلمانی متعالی با او مواجه شود او را جذب اسلام خواهد کرد. البته، هیچ وقت کسی ادعا نمی کند که من چنین آدمی هستم پس مرا برای دیالوگ بفرستید. فکر نمی کنم در هیچ دینی اگر دیندار حقیقی وجود داشته باشد، خودش بیاید و اظهار کند که من از همه شما دیندارتر هستم. این شأن ایمان و تقوی است که انسان خودش را بیش از دیگران ضعیف و گناهکار بداند.

امام بزرگوارمان را به یاد بیاورید که چگونه دائماً متذکر می شد که مبادا در قیامت بسینیم کسانی به خاطر حرفهای ما به بهشت می روند و عمل کردند و ما خودمان گفتیم و عمل نکردیم و سرنوشت دیگری پیدا کردیم.

این همه ترس و خوف از اینکه مبادا انسان از مرتبه ایمانی خود تنزل پیدا کند، صفت اولیاء خداست دعاها استغاثه های ائمه معصوم علیه السلام در ادبیات دینی، نظیر ندارد. به هر حال، با توجه به اوصافی که از دیالوگ

حقیقی تشریح شد. در خصوص مجامعی که بنام دبالوگ ادیان در گوشه و کنار جهان تشکیل می‌شود، بایستی همواره متذکر این نکات باشیم: اولاً حضور هر گروه از هر دین و مذهب، خودبخود جنبه تبلیغی دارد؛ حتی اگر تبلیغ در کار نباشد.

ثانیاً باید توجه کنیم که در دنیای امروز هیچ امر غیرسیاسی وجود ندارد. حتی ورزش و کارتون‌ها، بازی‌های بزرگ و خردسالان هم جنبه سیاسی دارد. بازی‌های کامپیوتری و سایر سرگرمی‌های کودکان عمیقاً و آشکارا سیاسی است. من در ایران یکی از این بازی‌های کامپیوتری را دیدم موضوع آن تعدادی گروه‌گان بود که بچه با بازی کامپیوتری باید آنها را آزاد می‌کرد. راه نجات هم کشتن زندانیان‌ها بود. زندانیان‌ها هر کدام که بر صفحه ظاهر می‌شدند الله اکبر و یا مهدی می‌گفتند. بازی‌کننده می‌بایست با فشار دکمه‌ای یک تیر به سمت هر کدام شلیک می‌کرد. تا راه را برای آزادی آنها هموار کند. و بازی‌کننده‌ای که مقدار بیشتری امتیاز می‌گرفت برنده می‌شد! باز در همین کشور خودمان ملاحظه می‌کنیم که بعنوان سرگرمی کودکان «جنگ ستارگان» مرحوم ریگان را ساخته‌اند و می‌فروشند. حال چگونه بپذیریم در زمینه‌هایی که مربوط به اعتقادات و بنیاد تفکر انقلابی می‌شود و صریحاً ما را به دبالوگ درباره آن دعوت می‌کند هیچگونه هدف سیاسی در کار نیست و صرفاً «تحری حقیقت» مطرح است. ای بسا برگزار کنندگان چنین مجامعی از فردی استفاده کنند که غیر سیاسی نباشد ولی در مسیری حرکت داده شده‌اند که دارائی اهداف سیاسی است. ما نباید غافل از این قضیه باشیم. نباید این قدر ساده لوح باشیم که تصور کنیم برگزاری این مجامع صرفاً به دلیل عشق به حقیقت و عشق به علم است. زیرا یک موسسه بابت این قضیه اعتبار لازم را تا همین می‌رسد و یا دولتی این هزینه را می‌پردازد. موسسه‌هایی که برای بقا و توسعه خود، و دولت‌هایی که در برنامه‌ریزی استراتژیکی خویش برای یک دلار و یک سنت هم حساب باز می‌کنند. چهطور می‌توانند پولی را بدون توجه اهداف فرعی و اصلی خود هزینه بکنند. آیا صرفاً برای این است که افرادی به دور هم

- اغلب افرادی که به این مجامع می‌روند چون زمینه علمی و معنوی درستی ندارند، آنچه را دیده و شنیده‌اند بدون تأمل در مبادی و غایات غایات آنها، با آب و تاب نقل می‌کنند و عملاً مروج طرف مقابل می‌شوند تا اوضاع چنین باشد، من بیشتر جانب کسانی را می‌گیرم که فقط به دیده سیاسی به این سمینارها می‌نگرند؛ و بخاطر حضور سیاسی مردم ایران در مجامع بین‌المللی مختلف شرکت می‌کنند.

جمع شوند و از دین‌شان صحبت بکنند؟ نباید ساده لوحانه شرکت کنیم. ولی در صورت آگاهی کامل کمابست نرسیم به خود را می‌دهیم. باید نگاه کنیم ببینیم آنچه کمپش را دبالوگ گذاشته‌اند چیست؟ طرف‌های ما چه کسانی هستند؟ اگر فقط عده‌ای اهل معلومات را فرستاده‌اند ما هم کسانی مشابه آنها را از دانشگاه‌ها و با خارج از آن می‌فرستیم. بروند و با آنها تبادل معلومات بکنند و برگردند. ولی چنانچه عده‌ای اهل دیانت مانند کشیشها، اسقفها، پاپها و کاهنهای شرکت داشتند ما هم افراد متعلق به آنها را می‌فرستیم. حتی با فرض اینکه این مجمع هدف سیاسی دارد آنچه ما را بازنده می‌کند، غفلت از پیچ و خم توطئه‌های سیاسی است که اگر نسبت به آنها آگاه باشیم می‌توانیم از وضعیت موجود حسن استفاده را بکنیم. آنطور که حزب‌اللهی‌های جهان از مساجد ساخته شده بدست سعودی‌ها حسن استفاده را می‌کنند و فیدل کاسترو سیاست آمریکان برای تشویق مردم کوبا به مهاجرت را به صورت موج مهاجرت به سوی آمریکا، علیه خود آن کشور بکار می‌گیرد. اصل معرفت و عرفان فرد

با افراد مومن است.

گرموج خیرجاده سر بر فلک زند

حارف به آب تر نکند رخت و بخت خویش

اما سانسفانه تاکنون مسلمانها ناآگاهان

و ساده لوحانه در این گونه سمینارها و گردهماییها شرکت کرده‌اند. لذا با عاف‌گیری می‌شوند و با املاً نمی‌فهمند که اصل و فرع و جهت بحث چیست.

اغلب افرادی که به این مجامع می‌روند چون زمینه علمی و معنوی درستی ندارند؛ آنچه را دیده و شنیده‌اند بدون تأمل در مبادی و غایات آنها، با آب و تاب نقل می‌کنند و عملاً مروج طرف مقابل می‌شوند تا اوضاع چنین باشد، من بیشتر جانب کسانی را می‌گیرم که فقط به دیده سیاسی به این سمینارها می‌نگرند؛ و بخاطر حضور سیاسی ایران در مجامع بین‌المللی مختلف شرکت می‌کنند. باز در این امر نوعی آگاهی و خودآگاهی وجود دارد. جهتی و نتیجه‌ای در کار است. ولی کسانی که صرفاً آکادمیک هستند و از سیاست چیزی نمی‌دانند و می‌توانند بازبچه دست سیاست‌بازها قرار بگیرند به هوای علم و معرفت شرکت می‌کنند و بعد دست خالی هم بر می‌گردند و مقداری جزوه را برای خالی نبودن عریضه ارائه می‌دهند. بنابراین اگر گاهی هم با اهداف سیاسی، یکی از مقامات مسئول ولی مطلع را به این مجامع می‌فرستیم تا ضمناً چند مذاکراتی جنسی هم انجام دهد و توافقنامه‌هایی فرهنگی و غیر فرهنگی هم منعقد کند، هیچ اشکالی ندارد.

دیگران در مورد ما قرن‌هاست که چنین کرده‌اند. چرا ما نکنیم؟ مثلاً در اواخر قاجاریه یک شخص به نام ادوارد براون انگلیسی به ایران آمد که استاد اعظم فرانسوی بود و امروز از این حیث فرد شناخته شده‌ای است. مدتی در ایران و با ایرانیها بود. این شخص از اسلام و ایران اطلاعات زیادی داشت، ولی هرگز به حقیقت اسلام نرسید و حتی بر حقیقت حال یک ایرانی هم واقف نشد. مثلاً او می‌گوید از ایرانیها تعجب می‌کنم چرا وقتی به هم می‌رسند به جای احوالپرسی می‌گویند: «آیا بینی شما بزرگ است؟» در حالی که ایرانیان آن زمان برای

احوالپرسی از یکدیگر می‌گفتند: «آیا دعاغت چاق است؟» دعاغ را به معنی مغز و قوای باطنی، با بینی اشتباه کرده بود و چاق را هم فقط به معنی فربه و بزرگ گرفته بود و حال اینکه در جمله مزبور به معنی سلامت آمده است. در واقع از یکدیگر سوال می‌کنیم آیا روحشان، حالتان خوش است، سالم است، یعنی آیا حال خوشی دارید؟ او که حتی به معنای این جمله محاوره‌ای واقف نبود چگونه می‌تواند گزارش دهنده حقیقت و باطن فرهنگ تاریخی و اسلام ما باشد؟

ولی اگر غافل سر چاه زمزم برویم، با سر در آن سقوط می‌کنیم. قرن‌ها غریبها مسیونرهای مذهبی را به عنوان پیشاهنگان ارتش خود به سوی اقوام بومی مناطق مختلف جهان می‌فرستادند. چیزی است که خودشان، در تاریخهایشان نوشته‌اند. ولی آیا همه مسیونرهای که می‌رفتند جاسوس بودند؟

قطعاً بسیاری از آنها نبودند، زیرا کسی که حاضر می‌شود در یک منطقه دورافتاده، تک و تنها به تبلیغ آئین خود اقدام کند و همه خطرات را به جان بخرد، حتماً اهل ایمان است. منتها تشکیلاتی که او را می‌فرستد با ایمان او بیگانه است. آنها آدمهایی را که خلوص نیت دارند پیدا می‌کنند و آنها را سیر و پوشش قرار می‌دهند تا به اهداف و مقاصد دنیوی خود برسند. بارها اتفاق افتاد که کشیها توسط بومیان کشته شدند. بارها اتفاق افتاده که در سرما و یخبندان از بین رفتند یا در اثر گرما هلاک شدند. ولی دست از تبلیغ برنداشتند. نکته دیگری که عرض شد این بود که باید دو وجه شریعت و حقیقت را تفکیک کنیم. و با توجه به اینکه موضوع هر گردهمایی کدامیک از این وجوه است، افراد مناسب با آنرا جهت شرکت گسیل کنیم. علما برای شرایع ادیان و اهل سیر و سلوک و معرفت برای گفت و شنود در باب حقیقت ادیان.

دیالوگ باهر دین و آیینی ضروری نیست.
اما بایستی توجه داشت که تعدادی از ادیان هستند که بنابر آنچه خود اعلام می‌دارند اصلاً دین نیستند و پیامی برای بشریت ندارند. مثلاً آئین یهود قرن‌هاست که تبدیل به یک آئین قومی

- ما باید دیالوگ با آن شرایعی را به رسمیت بشناسیم که دست کم اصول خودشان را قبول دارند. وقتی گروهی صریحاً یا روی اصول خود می‌گذارد از چه موضعی می‌خواهد با ما سخن بگوید؟

- متفکر معاصر مرحوم دکتر سید احمد فردید دیالوگ را به هم سخنی ترجمه می‌کردند و با یک سخنی فرق می‌گذاشتند. زمانی درباره نزدیکی فکر ایشان با مارتین هایدگر سوال کردم ایشان گفتند من با هایدگریک سخن نیستم ولی هم سخن هستم

مخض شده و دست از تسبیح برداشته است. امروز در اسرائیل دعوا بر سر این است که کسی که پدرش یهودی است باید یهودی قلمداد شود یا کسی که مادرش یهودی است و یا حتماً باید پدر و مادر یهودی باشند؟ این مسئله از ابتدای تاسیس دولت یوشالی اسرائیل تا امروز لاینحل مانده است. این چه دینی است؟ یهودی بودن پدر یا مادر کسی ربطی به عقیده خود او ندارد و اصولاً طرح اینگونه مسائل، برای نسی اهل عقیده و ایمان است. با افراد دارای اینگونه عقاید، چه دیالوگی می‌توانیم داشته باشیم؟

ما شاید بتوانیم با اصحاب یک دین یهودی آفریقائی یا سرخپوستی بشینیم و هم سخن شویم، ولی با معتقد یک دین مثلاً رسمی مثل یهودیت نمی‌توانیم آن هم سخنی را داشته باشیم. شاید با عارفان سرخپوست مثل دون خوان راحت بتوانیم دیالوگ داشته باشیم تا باب که رئیس کلیسای کاتولیک است و بنابر خوانست سیاست روز که سیاست آمریکاست اعلام می‌کند که مسیح را یهودیها نکشته‌اند و تاریخ براساس مصوبه اخیر واتیکان چنین وچنان بوده است اما

باید دیالوگ با آن شرایعی را به رسمیت بشناسیم که دست کم اصول خودشان را قبول دارند. ولی وقتی گروهی صریحاً یا روی اصول خود گذاشتند، از چه موضعی می‌خواهند با ما سخن بگویند؟ البته ما نمی‌خواهیم بگویم که هر کسی در کلیسای کاتولیک است از قماش سیاست‌گذارانی است که دست در دست استکبار غرب دارند، ولی خوب ما باید آگاهانه عمل بکنیم و اولیاء کلیسا را با حواریون مسیح یکی بدانیم. حالا چه ارتدوکس باشد و چه پروتستان و چه کاتولیک برپای دیالوگ در ایران در مورد برپایی دیالوگ در ایران ابتدا باید دید چه بهره‌ای می‌بریم. لازم است برای دستیابی به اطلاعاتی که مورد نیازمان است از اصحاب ادیان، چه در داخل و چه در خارج دعوت کنیم. بعقیده حقیر ضروری نیست که ابتداء به ساکنان خارج دعوت کنیم. می‌توانیم کار مقدمانی را با گفت و شنود داخلی آغاز کنیم. در خصوص طواهر و شرایع می‌توانیم از همه علما و اصحاب ادیان اقلیت در ایران دعوت کنیم تا مطالبشان را مطرح کنند و ما هم مطلع بشویم و یاد بگیریم حداقل در حد شریعت و ظاهرشان بشناسیم اگر هم افراد اهل معرفت و ایمانی در میان آنها هستند دعوت کنیم تا بیایند و با ما دیالوگ داشته باشند. اگر این تفاهم در مملکت ما بتواند حاصل شود، مقدمه مناسبی خواهد بود که براساس آن می‌توانیم شرکت در مجامع بین‌المللی و پارگزارای آن در تهران را مورد بررسی و اقدام جدی قرار دهیم.